

احساس همدردی شدیدی ابراز گردید و از همه شعبات کنفدراسیون تقاضا شد تا برای مردم فلسطین پول و دارو جمع آوری کنند.^۱ قطعنامه‌ای نیز در رابطه با محکومیت اتحاد شوروی صادر شد. این قطعنامه اتحاد شوروی را به اتخاذ یک سیاست ضد خلقی بین‌المللی متهم می‌کرد:

سیاست خارجی اتحاد شوروی و دیگر رژیم‌های اروپای شرقی، براساس نفوذ اقتصادی در دیگر کشورها پایه‌ریزی شده تا از این کانال بتوانند دست به غارت منابع این کشورها زده و از نظر سیاسی آنان را تحت سلطه خویش درآورند و جنبش‌های انقلابی این کشورها را سرکوب کنند تا جهان تنها بین خودشان و امپریالیسم ایالات متحده تقسیم گردد.^۲

اتحادیه بین‌المللی دانشجویی که طرفدار شوروی بود به عنوان تشکیلاتی «ضد خلقی» محکوم شد اما در عین حال تصمیم بر این شد تا کنفدراسیون عضویت خود را در آن کماکان حفظ و از این طریق برای ایجاد انشعابی عمیق در داخل تشکیلات این سازمان تلاش کند. در همان حال توافق مصوب پیشین با سازمان دانشجویی حزب توده که زمینه‌ساز عضویت کنفدراسیون در اتحادیه بین‌المللی دانشجویی شده بود رد شد چرا که گفته می‌شد این توافق بر «نکات نادرست تاریخی» استوار بوده است.^۳ با وجود این که در این زمان نیز کنفدراسیون اعضای توده‌ای خود را اخراج نکرد، حضور توده‌ای‌ها در کنفدراسیون اکنون دیگر قابل اغماض بود. آنها اقلیت کوچکی بودند که پایگاهی در اطریش داشتند و بیشتر وقت‌شان به انتقاد از کنفدراسیون در راستای سیاست خصمانه حزب توده در مقابله با کنفدراسیون می‌گذشت.^۴

۲. همانجا، صص ۲۷-۲۶.

۴. مصاحبه با سمنار.

۱. همانجا، صص ۲۶-۲۵.

۳. همانجا، صص ۲۲-۲۰.

قطعنامه جداگانه‌ای اپوزیسیونی را که به رهبری تیمور بختیار و مستقر در عراق تشکیل شده بود محکوم ساخت و دولت عراق را به دلیل تحریف ابراز مخالفت کنفدراسیون با بختیار محکوم کرد. در ژانویه ۱۹۷۰ حسن ماسالی و خسرو کلانتری به دعوت اتحادیه ملی دانشجویی عراق بار دیگر به این کشور رفتند. نمایندگان کنفدراسیون در یک مراسم رسمی که دولت عراق برپا کرده بود شرکت کردند اما نسبت به مسئله تیمور بختیار مراتب اعتراض خود را به مقامات عراقی و به ویژه به وزیر امور خارجه رسماً اعلان داشتند. آنان با آیت‌الله خمینی نیز ملاقات کردند و بر «همبستگی دانشجویان ایرانی با مبارزات روحانیت مرفقی علیه رژیم شاه تأکید ورزیدند.»^۱ مسافرت ماسالی و کلانتری به عراق هم باعث انتقاد دیگر اعضای گروه جبهه ملی خودشان شد و هم سایر گروه‌ها که با دیدار مجدد از عراق و آن هم در زمانی که دولت ایران سعی داشت تا کنفدراسیون را متهم به ارتباط با بختیار و رژیم عراق نماید، مخالف بودند.^۲

در این دوران در داخل ایران اعتراضات دانشجویان و و تنش‌های جاری در محیط دانشگاه‌ها و در مقابله با دولت به طور سراسری گسترش می‌یافت. در طول هفته آخر ماه اسفند ۱۳۴۸ دانشجویان دانشگاه تهران نسبت به افزایش کرایه اتوبوس‌های شرکت واحد اتوبوسرانی که توسط دولت اداره می‌شد دست به اعتراض زدند. وقتی که دانشگاه تهران تعطیل و به محاصره پلیس درآمد، دانشجویان به تظاهرات پراکنده خیابانی ادامه دادند و مانع از حرکت اتوبوس‌ها شدند. در مواردی شیشه‌های اتوبوس‌ها را خرد کرده و یا آن‌ها را به آتش کشیدند. در سومین روز، تظاهرات به بازار تهران گسترش یافت و صدها نفر مجروح و بازداشت

۱. همان و شانزدهم آذر، شماره ۱، ژانویه - فوریه ۱۹۷۰، ص ۱ و ۴-۳.

۲. مصاحبه‌های زربخش و سمنار و نیز مصاحبه با خسرو شاکری در تاریخ شفاهی ایران.

شدند و بنا بر گزارش‌های واصله پنج تن نیز توسط پلیس کشته شدند. در عصر همان روز دولت اعلام کرد که افزایش بلیط اتوبوس لغو شده است. اما دانشجویان دانشگاه‌های آریامهر (صنعتی شریف فعلی) و ملی (شهید بهشتی فعلی) خواستار آزادی دانشجویان زندانی شدند.^۱ به نظر می‌رسد که این وقایع باعث نگرانی محافل دولتی حاکم شده بود. اسدالله علم که در آن زمان وزیر دربار بود در خاطراتش این واقعه را با قیام خرداد سال ۴۲ در طول دوران نخست‌وزیری‌اش مقایسه کرده است و نوشت که او از شاه تقاضا کرد تا مانع از به کارگیری زور شود زیرا در این زمان دولت فاقد پشتیبانی مردمی بود. یک کمیسیون ویژه مرکب از وزیران و استادان دانشگاه‌ها به رژیم توصیه کردند تا تقاضاهای تظاهرکنندگان را بپذیرند.^۲ افزایش تنش‌هایی در محافل روحانی و طلاب نیز گزارش شده بود. در ماه آوریل ۱۹۷۰ نشریه پیمان نامه‌ای منتشر کرد که از جانب یک گروه از طلاب ایرانی در نجف ارسال شده بود. این افراد پس از آنکه دولت ایران از تمدید گذرنامه‌هایشان خودداری کرد در مقابل سفارت ایران دست به تظاهرات زدند که به دنبال این اعتراضات پلیس عراق آنان را زندانی کرد.^۳ در ماه مه ۱۹۷۰ یک گروه از صاحبان صنایع آمریکا کنفرانس شش روزه‌ای را در تهران برگزار کردند تا امکان گسترش فرصت‌های تجاری را بررسی نمایند. دانشجویان دانشگاه تهران با انتشار بیانیه‌ای علیه تشکیل چنین کنفرانسی دست به اعتراض و تظاهرات زدند. انجمن ایران و آمریکا مورد حمله قرار گرفت و بعضی از پنجره‌های ساختمان آن نیز شکسته شد. در پی این رویدادها حسن نیک داودی از تحصیلکردگان دانشگاه

۱. رک به شانزدهم آذر، شماره ۲، مارس ۱۹۷۰، صص ۱-۲، پیمان شماره ۲۲، مارس

۱۹۷۰، که اسامی تعدادی از دانشجویان بازداشتی را چاپ کرده است. صص ۱-۲.

۲. رک به اسدالله علم، گفتگوهای من با شاه (تهران: طرح نو، ۱۳۷۱)، صص ۲۰۶-۲۰۷.

۳. رک به پیمان، شماره ۲۳، آوریل ۱۹۷۰، ص ۱.

پلی تکنیک تهران زیر شکنجه ساواک به قتل رسید.^۱ آیت‌الله خمینی ضمن انتشار بیانیه‌ای از سیاستمداران و رهبران مذهبی و نیز از طلاب حوزه‌های علمیه و دانشجویان دانشگاه درخواست کرد تا دست به اعتراض بزنند. متعاقباً یکی از شاگردان پیشین ایشان که یک روحانی به نام آیت‌الله سعیدی بود در اثر شکنجه عوامل دولتی به شهادت رسید. گروهی از ایرانیان مقیم بغداد از جمله نمایندگان حوزه علمیه قم دست به اعتصاب غذا زدند و علیه سرکوب رژیم در داخل کشور و به ویژه شهادت آیت‌الله سعیدی و زندانی کردن دیگر روحانیون اعتراض کردند. در آن سال دفاع از روحانیت و طلاب حوزه‌های علمیه در دستور کار کفدراسیون بود.^۲

در بهار سال بعد اعتصابات به دانشگاه شیراز نیز کشانده شد. دانشجویان مدت‌ها بود که نسبت به فساد اداری این دانشگاه و به ویژه نسبت به عملکرد رستوران دانشگاه اعتراض داشتند. به این مشکلات آزار و اذیت اعضای باشگاه کاراته دانشگاه که با هزینه مدیر رستوران دانشگاه سرپرستی و اداره می‌شد اضافه گردید. سرانجام هیئتی مرکب از سه دانشجو، از جمله نوروزملکی (پسر خلیل ملکی) برای شکایت نزد رئیس دانشگاه رفتند. این سه نماینده بی‌آنکه پاسخ مثبتی از رئیس دانشگاه دریافت کنند در حالی که دفتر رئیس را ترک می‌کردند مورد حمله اعضای باشگاه کاراته قرار گرفتند. نوروزملکی به شدت مجروح

۱. رک به خبرنامه، شماره ۱۶، ژوئیه ۱۹۷۰، صص ۱-۲ و ۱۶ و نیز شانزدهم آذر، شماره ۵، ژوئیه ۱۹۷۰، ص ۱.

۲. درباره شهادت آیت‌الله سعیدی و بیانیه آیت‌الله خمینی بنگرید به:

Bill, *The Eagle*, op.cit., p 180-82 و نیز خبرنامه شماره ۱۸، سپتامبر ۱۹۷۰، ص ۱. درباره مخالفت‌های روحانیون و طلاب رک به ایران آزاد، شماره ۱۷۲، ژوئیه ۱۹۷۰، ص ۴ و پیمان شماره‌های ۲۲، ۲۳ و ۲۶، مارس، آوریل و اوت ۱۹۷۰ و شانزدهم آذر. شماره‌های ۵ و ۶، ژوئیه و اوت ۱۹۷۰.

شد، پس از آن دانشگاه وارد اعتصاب شد. رئیس دانشگاه تصمیم به تعطیلی دانشگاه گرفت اما مقامات تهران دستور دادند تا ارتش وارد عمل شود و دانشگاه را باز نگاه دارد. پس از آن، سربازان وارد محوطه دانشگاه شدند و همه دانشجویان را بدون استثناء به باد کتک گرفتند و ۷۵ دانشجو را نیز بازداشت کردند. اتفاقاً ۳۰ دانشجوی آمریکایی معاوضه‌ای از دانشگاه ایالتی کنت اوهایو ناظر بر این ماجرا بودند. دانشگاه کنت همان محلی بود که در چهارم ماه مه همان سال در آن افراد گارد ملی آمریکا به سوی دانشجویان معترض به جنگ ویتنام آتش گشودند و چهار دانشجو را کشته و ده دانشجوی دیگر را مجروح کردند. یک ماه بعد نوروز ملکی که پس از بهبود جراحات به دانشگاه باز گشته بود، ناپدید شد. پس از جستجوی طولانی و مایوسانه، مادرش خبر یافت که فرزند او را به سربازی ارتش برده‌اند. خانم ملکی درخواست کرد تا با رئیس دانشگاه ملاقات کند. اما درخواست او رد شد. سپس تلگرافی برای اسدالله علم وزیر دربار فرستاد و در مورد مشکلاتی که برای پسرش پیش آمده بود تقاضای کمک کرد. پاسخ علم که یک ماه بعد دریافت شد تنها تلگرافی بدین مضمون بود: آنچه را که خانم ملکی گزارش کرده است عین واقعیت است.^۱

دیدار از ایران: حمله و ضدحمله

در سال ۱۹۷۰ کنفدراسیون نیز رویارویی مستقیم جدیدی را با رژیم آغاز کرد. در ماه آوریل سازمان انقلابی به هیئت دبیران گزارش داد یکی از

1. Muller, op.cit, p. 240-44

در مورد موضوع نوروز ملکی نیز بنگرید به خلیل ملکی: خاطرات سیاسی، به کوشش همایون کاتوزیان، صص ۱۷-۱۵، ۱۹۸۱ واقعه ۱۹۷۱ در دانشگاه ایالتی کنت نیز در نیوزویک ۱۸ مه ۱۹۷۱ آمده است.

اعضای آن بنام سیاوش پارسا نژاد در ایران در زیر شکنجه در حال مرگ است. کنفدراسیون در این رابطه مبارزه تبلیغاتی گسترده‌ای را آغاز کرد، اما سفارتخانه‌های ایران در سراسر اروپا به طور بی سابقه‌ای موضوع را تکذیب کردند. در هفدهم ماه مه پارسا نژاد در یک مصاحبه تلویزیونی شبکه دولتی ایران ظاهر شد و گفت که پس از بازگشت به ایران متوجه شده تمامی افکار انقلابی او غیر واقعی بوده‌اند و بنابراین خود را به مقامات مربوطه معرفی و ضمن نوشتن نامه‌ای به شاه تقاضای عفو کرده است. تقاضای او مورد قبول واقع شد و پس از چند روز آزاد گردید. متعاقباً مصاحبه دیگری توسط رهبر و قهرمان پیشین کنفدراسیون یعنی پرویز نیکخواه پخش شد که طی آن نیکخواه نظرات مشابه و جدیدی را به منزله معتقدات جدیدش پس از چند سال اقامت در زندان ابراز کرده بود. پس از این وقایع هویدا در یک دعوت عام از مخالفین رژیم در خارج کشور خواست تا به وطن بازگردند و پیشرفت‌های ایران را از نزدیک به چشم خود ببینند.

در ابتدا رهبری کنفدراسیون اعلام کرد که پارسا نژاد زیر شکنجه تن به چنین مصاحبه‌ای داده است. سپس پارسا نژاد و نیکخواه به عنوان افرادی خیانتکار به باد حمله گرفته شدند، اما این سخنان چندان قانع کننده نبود. رهبران کنفدراسیون توسط اعضای سر در گم و مبهوت خود تحت فشار قرار داشتند تا عکس العمل قوی تری نسبت به این موضوع نشان دهند. به علاوه اعتبار کنفدراسیون در رابطه با رسانه‌های جمعی بین المللی، نیروهای متحد و حامیانش در مخاطره بود.^۱

بحران زمانی افزایش پیدا کرد که گروه کادرها که در ۱۹۷۰ از هیئت

۱. رک به پیمان، شماره ۲۴، ژوئن ۱۹۷۰، صص ۱-۲ و شانزدهم آذر، شماره ۵، ژوئیه ۱۹۷۰، صص ۱-۳، و مصاحبه با سمنار برای آگاهی از تلاش رژیم برای استفاده از پارسا نژاد برای آسیب رساندن به اعتبار کنفدراسیون بنگرید به کیهان ۱۳ تیر ۱۳۴۹ آمده است.

دبیران کنفدراسیون کنار گذاشته شده بودند، فرصت پیدا کردند تا رهبری کنفدراسیون را به دلیل عدم کفایت و دفاع از افراد «خیانتکار» به باد حمله گیرند. سه تن از رهبران کادرها، مجید زربخش، بهمن نیرومند و فیروز فولادی نامه‌ای سرگشاده خطاب به هیئت دبیران کنفدراسیون ارسال داشتند و ضمن انتقاد از رهبری آنان ابراز علاقه و آمادگی کردند که همراه با تیمی از ناظران بین‌المللی برای بررسی چگونگی وضعیت سیاسی داخل کشور به ایران سفر نمایند. اکنون هیئت دبیران کنفدراسیون با معضلی به مراتب پیچیده‌تر مواجه بود. آنان تمایلی نداشتند تا گروه کادرها ابتکار عمل را در دست گیرند و کنفدراسیون را درگیر یک ماجرای پرمخاطره کنند. از طرفی نیز نمی‌توانستند عکس‌العمل کادرها را نسبت به تقاضای رژیم ایران برای دیدار از آن کشور نادیده گیرند. سرانجام کنفدراسیون اعلام کرد که همه اعضای آن سازمان به این چالش هویدا پاسخ مثبت می‌دهند و همراه با یک تیم حقوقی و مطبوعاتی بین‌المللی برای تحقیق درباره وضعیت دانشگاه‌ها و نیز زندانیان سیاسی عازم آن کشور خواهند شد. دیدار از ایران تحت چنین شرایطی اعتبار و شهرت بیشتری برای کنفدراسیون به همراه داشت و چنانچه رژیم اجازه بازدید نمی‌داد در آن صورت کنفدراسیون می‌توانست ادعا کند که دعوت هویدا صرفاً یک خالی‌بندی سیاسی بوده و در ایران هیچگونه آزادی وجود ندارد. این اوضاع و احوال زمانی پیچیده‌تر شد که فیروز فولادی یکی از رهبران کادرها که سرپرستی مشترک یازدهمین کنگره را در اوایل همان سال نیز عهده‌دار بود، نزد رفقای کادری خود و دبیران کنفدراسیون اعتراف کرد که به تازگی با ساواک تماس‌هایی برقرار کرده است. به گفته فولادی یک مقام رسمی که خود را سرهنگ صفا می‌نامید مخفیانه با او تماس گرفته و ادعا کرده بود که یک جنبش سوسیال دموکراتیک در ایران در حال شکل‌گیری است و این جنبش نیازمند کمک‌های اپوزیسیون

خارج از کشور است. ظاهراً کنجکاوی فولادی برانگیخته شده بود، به همین جهت به تماس‌هایش ادامه داده و حتی مقداری پول نیز قبول کرده بود. اما بعد نظرش عوض شده و تصمیم گرفته بود تا قضیه را افشاء نماید. وی که پرویز ثابتی و فردی را که «جوان» نامیده می‌شد به عنوان رؤسای اصلی کارمندان ساواک در آلمان شناسایی کرده بود به هیئت دبیران کنفدراسیون پیشنهاد کرد تا عملیات ساواک را از طریق یورش به جلسه گردهمایی مخفی آنان در ویس بادن خنثی نمایند. جریان فولادی مهم‌ترین مورد از نفوذ ساواک در کنفدراسیون به شمار می‌آمد که سرانجام با اخراج فولادی از کنفدراسیون و تضعیف موقعیت کادرها در مبارزه قدرت، ختم شد.^۱

در زمینه‌سازی بیشتر برای «دیدار از ایران» دبیرخانه کنفدراسیون گام دیگری برای تهییج افکار عمومی و شدت بخشیدن به مبارزه تبلیغاتی

۱. اطلاعات این بخش با استفاده از مصاحبه‌های زربخش و سمنار تهیه شده است. پرویز ثابتی همان اصطلاح «مقام امنیتی» است که در طول مبارزات تبلیغاتی برضد مخالفان رژیم توسط ساواک در دهه ۱۹۷۰ شهرتی بسیار کسب کرده بود. «جوان» که همان محمدتقی جوان، عامل ساواک است که پس از انقلاب به فعالیتهای ضدکنفدراسیون در اروپا اعتراف کرد، بنگرید به کیهان ۳۰ فروردین ۱۳۵۸. فولادی از کنفدراسیون اخراج شد. بنگرید به شانزدهم آذر، شماره ۸، اکتبر ۱۹۷۰، ص ۱.

یک نمونه دیگر از فعالیتهای ساواک برضد کنفدراسیون در این دوران اقداماتی بود که علیه احمد قطبی صورت گرفت. او عضو هیئت اجرایی انجمن دانشجویان ایرانی در بریتانیا و از فعالین سرشناس کنفدراسیون بود. چندین یادداشت تهدید به مرگ برای قطبی ارسال شد تا وی از ترجمه کتابی که توسط کنفدراسیون تهیه شده و حاوی اسنادی علیه ساواک بود، منصرف گردد. در یکی از این نامه‌های تهدیدآمیز آمده بود: «کتابت را که درباره ساواک است منتشر نکن. اگر دست به چنین کاری بزنی، کشته خواهی شد و خانهاات به آتش کشیده می‌شود. قبل از آنکه به ایران برسی در همین جا خواهی مرد.» بعدها به آپارتمان قطبی یورش بردند و آن را به آتش کشیدند. در این باره بنگرید به London Tribune 23 October 1970، به نقل از Documents, op.cit., p. 209 و نیز بنگرید به پیمان، شماره ۲۹، سپتامبر - اکتبر ۱۹۷۰، ص ۱.

خود برداشت. در دوم ماه اوت، ۷۰۰ دانشجوی در فرانکفورت تظاهراتی برپا کردند و خواهان بازدید ناظران بین‌المللی از داخل زندان‌های ایران، تحقیق درباره کشته شدن آیت‌الله سعیدی و نیک داودی و نیز لغو احکام صادره برای چهار روحانی ضد رژیم شدند. سپس اعلام کردند که قرار است تا یک هیئت دانشجویی عازم کلن شود و ضمن تحویل این تقاضاها به سفارت ایران دست به اعتصاب غذا بزند.

روز بعد یک گروه هفتاد نفری دانشجوی سوار بر اتوبوس و ظاهراً عازم کلن بودند که دبیران کنفدراسیون در راه به آنان گفتند که مقصدشان مونیخ است و باید کنسولگری ایران در آن شهر را به اشغال خود درآورند. هدف آنان از اعلان کلن به عنوان مقصد گمراه کردن پلیس آلمان و ساواک بوده است. آنان کنسولگری مونیخ را اشغال کردند، تصاویر شاه را درهم شکستند و اعتصاب غذا به راه انداختند. شب هنگام پلیس وارد عمل شد، سفارت را پس گرفته و دانشجویان و چهار عضو هیئت دبیران را بازداشت کرد. کنفدراسیون سپس در مونیخ اعلام اعتصاب غذا کرد که در آن یکصد دانشجوی ایرانی، آلمانی، عرب و آفریقایی شرکت داشتند. رهایی فعالین بازداشت شده عملیات اخیر بر فهرست تقاضاهای کنفدراسیون افزوده شد و طی تلگرافی تسلیم هویدا گردید. دستگیرشدگان به زودی آزاد شدند. اما عکس‌العمل هویدا این بود که اعضای کنفدراسیون را افرادی تبه‌کار نامید و تهدید کرد به محض بازگشت به ایران به مجازات خواهند رسید. اکنون هیئت دبیران کنفدراسیون به اهدافش رسیده بود و رژیم ایران را در صحنه‌های جهانی رسوا و دولت را وادار کرده بود تا از مبارزات تبلیغاتی خود عقب‌نشینی کند. اعتصاب غذای دانشجویان به پایان رسید.^۱ به هر حال هیئت دبیران

۱. مصاحبه با سمنار. و نیز شانزدهم آذر، شماره ۶، اوت ۱۹۷۱، صص ۴-۱، صص ۲-۱. شانزدهم آذر متن تلگرام کنفدراسیون به هویدا را چاپ کرده است.

بر تقاضای خود برای بازدید از ایران همراه با تیمی از ناظران بین‌المللی پافشاری کرد و سرانجام هم چنانچه ملاحظه خواهد شد نماینده‌ای از کنفدراسیون رسماً عازم ایران شد که بلافاصله بازدید داشت و زندانی شد.

در طول تابستان ۱۹۷۰ کنفدراسیون دامنه اعتراضات خود را به کشورهای دیگر کشاند. در ماه ژوئن شاه از فنلاند دیدار کرد. کنفدراسیون شعبه‌ای در آن کشور نداشت، اما در استکلهم سوئد شعبه‌ای را تأسیس کرده بود. تظاهرات ضد شاه توسط شاخه استکلهم سوئد سازمان‌دهی و از طریق گروه‌های چپگرا و سوسیال دموکرات فنلاند نیز حمایت شد. ده‌ها تظاهرکننده مجروح شدند و پلیس یک عضو پارلمان فنلاند و سه نماینده شورای شهر هلسینکی را بازداشت کرد.^۱ پس از آن، کنفدراسیون به شکل فعال‌تری در کشورهای اسکاندیناوی دست به مبارزه زد و سعی کرد تا با نیروهای لیبرال و چپگرای این کشورها متحد گردد. در ماه نوامبر و دسامبر ۱۹۷۰ تشکیلات کنفدراسیون و دیران بین‌المللی آن به سوئد و فنلاند سفر کردند و ضمن برگزاری کنفرانس مطبوعاتی با گروه‌های مختلف دانشجویی و احزاب سیاسی تماس گرفتند. واحد «نمایشات هنری» کنفدراسیون آهنگ‌های سیاسی و نمایش‌های کوتاه در تعدادی از شهرهای فنلاند و سوئد اجراء کردند. گزارش‌های مربوط به فعالیت‌ها و سرکوب سیاسی در ایران در مطبوعات اسکاندیناوی انعکاس یافت.^۲

سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا نیز در فعالیت‌های تابستانی سال ۱۹۷۰ شرکت داشت و از جمله کنسولگری ایران در سان فرانسیسکو را به اشغال درآورد که در جریان آن، هفت دانشجو و چهار پلیس مجروح شدند و چهل و یک عضو انجمن (از جمله هفت زن) نیز بازداشت شدند.

۱. رک به شانزدهم آذر، شماره ۵، ژوئیه ۱۹۷۰، ص ۶.

۲. رک به شانزدهم آذر، شماره ۱۱، فوریه ۱۹۷۱ و نیز بنگرید به مقالاتی درباره ایران در مطبوعات سوئد مثل Expressen and Ny Dag که توسط کنفدراسیون در جزوه مسائل ایران در مطبوعات جهان (۱۹۷۱) تجدید چاپ شده است. ص ۳۶ و ۲۶.

این ۴۱ تن به اتهام به حمله به افراد پلیس و زندانی شدند. گروه‌های چپ‌گرای آمریکایی از جمله سازمان «دانشجویان برای جامعه دموکراتیک» (SDS)، حزب کارگران پیشرو، جوانان مخالف جنگ و فاشیسم، و سازمان دانشجویی عرب از طریق تظاهرات و جمع‌آوری کمک مالی در سانفراسیسکو و دیگر شهرها و از جمله در نیویورک و شیکاگو از ۴۱ دانشجوی زندانی حمایت کردند. بالاخره هر ۴۱ نفر به جز یک مورد که محکومیت جنحه‌ای یافت از اتهامات وارده تبرئه شدند.^۱ در همان زمان، در کانادا سازمان دانشجویی موتترآل و وانکوور به فراخوان کنفدراسیون برای تظاهرات و اعتراضات جهانی در تابستان ۱۹۷۰ پیوستند.^۲

در این میان جنگ تبلیغاتی جاری علیه ساواک نیز با شدت بیشتری ادامه یافت. در تابستان ۱۹۷۰ قربان شیرمحمدی از فعالین کنفدراسیون در استانبول هنگام ورود به ایران بازداشت شد. او را به زندان انداختند، اما بعدها آزاد و به او اجازه خروج از کشور دادند. در پانزدهم ماه اوت پلیس ترکیه او را به دلیل نداشتن ویزا بازداشت و مجدداً به ایران بازگرداند. در ماه اکتبر سازمان عفو بین‌الملل گزارش داد که شیرمحمدی در اثر شکنجه جان سپرده است. اما او بعدها در یک مصاحبه تلویزیونی در تهران ظاهر شد.^۳

سرانجام در ماه اکتبر کنفدراسیون موافقت کرد تا یکی از اعضایش به نام حسین رضایی و مشاور حقوقی کنفدراسیون، دکتر هانس هاینز

۱. رک به پیمان، شماره ۲۶، اوت ۱۹۷۰، ص ۱ و شانزدهم آذر، شماره ۵، ژوئیه ۱۹۷۰، ص ۶-۴ پیام دانشجو، سال اول، شماره ۴، بهار - تابستان ۱۹۷۵، ص ۶۵ و نیز بنگرید به San Francisco Chronicle، سال اول، ۲۷ ژوئن ۱۹۷۰، ص ۷.

۲. رک به شانزدهم آذر، شماره ۸، اکتبر ۱۹۷۰، ص ۴.

۳. رک به شانزدهم آذر، شماره ۷، سپتامبر ۱۹۷۰، ص ۲. گزارش عفو بین‌الملل به نقل از Documents, op.cit., pp. 210-16 مصاحبه شیرمحمدی در کیهان، ۱۲ شهریور ۱۳۴۹، ص ۲.

هلدمان را برای تحقیق در خصوص سرکوب و اختناق در ایران از جانب هفو بین‌الملل به این کشور اعزام نماید. رضایی دانشجویی ۲۹ ساله در دانشگاه ماینز آلمان بود. او در ضمن از فعالین با سابقه کنفدراسیون و دبیر پیشین فدراسیون دانشجویی در آلمان بود. یک کمیسیون رسمی از بخش اطریشی سازمان هفو بین‌الملل او را به عنوان مترجم و برای همراهی هلدمان و تهیه گزارش برای این سازمان منصوب کرده بود. رضایی سال قبل نیز به ایران رفته بود و مبلغ ۱۳۰۰۰۰ مارک آلمان را که توسط کنفدراسیون تهیه شده بود برای کمک به قربانیان زلزله در اختیار مقامات مربوطه قرار داده بود. در آن زمان وی پس از تهدید از جانب ساواک اجازه خروج از کشور را یافته بود. اکنون وی داوطلبانه تصمیم گرفت تا بار دیگر به ایران بازگردد و به رفقاییش در هیئت دبیران کنفدراسیون اطمینان داد که اگر بازداشت شود و حتی اگر تحت شکنجه قرار گیرد به عقایدش پشت نکرده و مانند نیکخواه و یا پارسائزاد عمل نخواهد کرد. هلدمان نیز استادیار رشته حقوق جنایی در دانشگاه فرانکفورت و وکیل بین‌المللی بود که پیش از این در سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۹ دوبار به ایران سفر کرده بود و مأموریت‌هایی مشابه آنچه که در سال ۱۹۷۰ انجام داده بود بر عهده داشت. اما این بار او گزارش داد که سرکوب و اختناق در ایران ابعاد گسترده‌تری یافته است. حدود هزارتن به دلایل سیاسی در سال ۱۹۷۰ بازداشت شده بودند.

تحقیقات هلدمان گزارش‌های واصله در خصوص شکنجه زندانیان سیاسی و به‌ویژه موارد مشخصی همچون سرنوشت نیک داودی و آیت‌الله سعیدی را تایید می‌کرد. در تهران هلدمان و رضایی با مقامات وزارت اطلاعات صحبت کردند، اما هیچگونه همکاری مشاهده نشد و به آنان اجازه ملاقات با زندانیان سیاسی و یا حضور در دادگاه‌ها را ندادند. آنان به طور مداوم تحت نظر ساواک بودند. در بیستم ماه اکتبر دو تن از

عوامل امنیتی به هتل محل اقامت‌شان آمدند و بدون ارائه هیچگونه دستور رسمی به آنان گفته شد تا کشور را بلافاصله ترک کنند، در غیر این صورت به زور اخراج خواهند شد. اعتراضات هلدمان مبنی بر آن که هیچ کشوری نمایندگان عفو بین‌الملل را اخراج نکرده است، سودی نداشت. عصر همان روز یکی از مأموران امنیتی از رضایی درخواست کرد تا برای انجام کارهای ضروری مربوط به خروج از کشور همراه وی برود. رضایی همراه با مأمور امنیتی محل اقامت خود را ترک و دیگر باز نگشت. روز بعد هلدمان به فرودگاه فرستاده شد و در آنجا همه اسناد و مدارک شخصی او توسط ساواک ضبط شد. در ۲۷ اکتبر سفارت ایران در کلن اعلان داشت: «هلدمان فردی نامطلوب است. ما او را از ایران اخراج کردیم زیرا او دانشگاه تهران را با دانشگاه برلین شرقی اشتباه گرفته بود. ما نمی‌توانستیم چنین وضعیتی را در دموکراسی خود بپذیریم. رضایی را توقیف نکرده‌ایم بلکه او فقط در بازداشت موقت به سر می‌برد. پس از تحقیقات آزاد خواهد شد.» کنفدراسیون برای رهایی رضایی که مسئله زندانی شدنش در روزنامه‌های لوموند، گاردین و اکونومیست لندن انعکاس یافته بود تلاش گسترده‌ای را آغاز کرد. اما نه تنها او آزاد نشد بلکه نهایتاً مدت هشت سال در زندان ماند تا آنکه در آستانه انقلاب همراه با دیگر زندانیان سیاسی آزاد شد. بدین ترتیب رضایی به صورت قهرمان کنفدراسیون دانشجویی درآمد، فردی که از صف خود این سازمان برخاسته، تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفت اما همچنان استوار و محکم به آرمان و عهدی که با یارانش بسته بود وفادار ماند.^۱

۱. اطلاعات در مورد رضایی از مصاحبه با فرهاد سمنار تهیه شده است، و نیز رک به پیمان، شماره ۲۹، اکتبر - نوامبر ۱۹۷۰، گزارش هلدمن به نقل از Documents., op.cit., pp.210-16 و برای آگاهی از اخبار مربوط به مطبوعات اروپایی در این دوره، Ibid, pp 222-23, 25, 217-18

انقلاب آموزشی، غیرقانونی شدن کفدراسیون (۱۹۷۱)

با آغاز سال تحصیلی ۱۳۴۹ / ۷۱-۱۹۷۰ در ایران، اعتراضات دانشجویی ابعاد تازه‌تری یافت. در پاییز همان سال هزاران دانش‌آموز دبیرستانی به خیابان‌ها ریختند و علیه قوانین دشواری که برای امتحانات نهایی دبیرستان‌ها وضع شده بود شعارهایی دادند. در پی رهنمودهای «انقلاب آموزشی» شاه، دولت تصمیم گرفت تا پذیرش فارغ‌التحصیلان دبیرستانی به دانشگاه‌ها را محدود نماید. اکثر فارغ‌التحصیلان در امتحانات ورودی کنکور سراسری رد می‌شدند و بدین ترتیب هر سال هزاران دیپلمه به صف بیکاران ملحق شده و مجبور به قبول شغل‌هایی نامطلوب و بی‌حاصل می‌شدند. این امر یک عامل اصلی سرخوردگی انبوه جوانانی بود که به اصطلاح «دیپلمه‌های بیکار» نامیده می‌شدند. اصطلاحی که معادل تنبلی و اتلاف وقت شده بود.^۱

در مهرماه ۱۳۴۹ فرخ‌رو پارسا وزیر آموزش و پرورش اعلام کرد که دبیرستان‌ها دیگر «کارخانه دیپلم‌سازی» با معیارهای آموزشی پائینی نیستند که دانش‌آموختگان‌شان مایه تمسخر دیگران باشند.^۲ هویدا نیز طی یک سخنرانی همین مطالب را تکرار کرد.^۳ اما به نظر محافل اپوزیسیون کل سیستم آموزشی کشور به زیان تهیدستان عمل می‌کرد و

۱. در دوران رضاشاه دیپلمه‌های دبیرستان که تعدادشان زیاد هم نبود با اکثراً به دانشگاه تهران راه می‌یافتند و یا به خارج اعزام می‌شدند و یا به استخدام دولت در می‌آمدند. در دهه ۱۹۵۰، حدود نیمی از دیپلمه‌های دبیرستان می‌توانستند به دانشگاه‌ها راه یابند. در اوائل دهه ۱۹۶۰ و نیز در اواخر ۱۹۷۰ تنها حدود ۱۰ تا ۱۲ درصد از دیپلمه‌ها می‌توانستند وارد دانشگاه‌ها شوند. در رابطه با آمار و نیز مباحث جاری درباره مسائل اجتماعی و یأس و سرخوردگی جوانانی که اصطلاحاً آنان را «دیپلمه‌های بیکار» می‌گفتند بنگرید به

Menashri, op.cit., pp. 205-09

۲. رک به شانزدهم آذر، شماره ۱۰، ژانویه ۱۹۷۱، صص ۱-۳.

۳. رک به کیهان هوایی، ۱۶ دسامبر ۱۹۷۰، ص ۲.

این معضلی نبود که از طریق مشکل تر کردن سؤالات امتحانی قابل اصلاح باشد. در ۲۶ مهر، هزاران دانش آموز دبیرستانی راهپیمایی اعتراض آمیزی را به سوی دانشگاه تهران سازمان دادند و به دانشجویان دانشگاه پیوستند. دانش آموزان فریاد می زدند «مرگ بر انقلاب آموزشی»، «مرگ بر سیستم آموزشی» و «اتحاد، مبارزه، پیروزی». در ۹ آذر، دانشگاه تهران یکپارچه غرق در اعتصاب شد و نیروهای امنیتی آن را به اشغال خود درآوردند. دانشگاه صنعتی و دانشکده پلی تکنیک نیز تحت کنترل پلیس درآمد.^۱

دولت به ناآرامی های دانشجویی و اعتصابات اعتراف کرد، اما ادعا کرد که اینها صرفاً در رابطه با مسایل آموزشی است و این «عوامل بیگانه» هستند که سعی دارند آن را سیاسی جلوه دهند.^۲ در همان زمان تبلیغات و حملات هرچه شدیدتر علیه نیروهای مخالف در ایران و خارج از کشور سازماندهی می شد. برای خنثی کردن تظاهرات مخالفین، تظاهراتی تحت نظارت دولت توسط «کارگران، کشاورزان و دانشجویان» و در دفاع از انقلاب سفید شاه و علیه دانشجویان به اصطلاح «بی وطن» صورت گرفت. سلسله مصاحبه های مطبوعاتی و تلویزیونی با «مقامات بلندپایه امنیتی» به راه افتاد و آنان هشدار دادند که توطئه ای علیه ایران توسط کنفدراسیون دانشجویان در خارج، حزب توده و جبهه ملی زیر نظر رژیم بعثی عراق به رهبری تیمور بختیار در حال شکل گیری است. یکی از این مقام های امنیتی پرویز ثابتی نام داشت که در سال قبل در آلمان در رابطه با فعالیت های ضد کنفدراسیون ساواک افشا شده بود. به ادعای رژیم، شرکت های نفتی بین المللی به دلیل تلافی جویی از شاه که باعث افزایش قیمت نفت در سازمان اوپک شده بود، در یک توطئه جهانی ضدایرانی

۱. شانزدهم آذر، شماره ۱۰، ژانویه ۱۹۷۱، صص ۴-۱.

۲. بنگرید به کیهان، ۲۶ دسامبر ۱۹۷۰، صص ۲-۱ و ۲۶ دسامبر ۱۹۷۰، صص ۲-۱.

سرمایه گذاری کرده بودند. این گزارشات همراه با یک سلسله محاکمات سیاسی نمایشی شامل اعترافات شخص مرموزی به نام «اسلامی» یا «مرد هزار چهره» حزب توده همراه شده بود. طبق این اعترافات، «اسلامی» رابط اصلی توطئه گسترده‌ای بود که یک شبکه وسیع مخفی مرتبط با حزب توده و دیگر نیروهای چپ در ایران، تیمور بختیار، اپوزیسیون خارج از کشور و دولت‌های خارجی را شامل می‌شد. یک رشته از محاکمات دیگر، مربوط به محاکمه هجده عضو «گروه فلسطین» بود. علت این نامگذاری آن بود که این گروه اعضای خود را برای آموزش نظامی نزد سازمان‌های فلسطینی اعزام کرده بودند. ساواک در این گروه نفوذ کرد و در زمستان ۱۹۷۰ اغلب آنان به استثنای کسانی را که از مرز به خاک عراق فرار کردند بازداشت کرد. این افراد نیز به اتهام مشارکت در «توطئه بزرگ» محاکمه شدند.

در «مصاحبه‌های مقامات امنیتی عالی رتبه» کنفدراسیون جایگاهی خاص داشت. دیدار سال ۱۹۷۰ نمایندگان کنفدراسیون - ماسالی و کلاتری - از بغداد دلیلی بر همکاری کنفدراسیون با بختیار قلمداد شد. گفته می‌شد که از ۳۰۰۰۰ دانشجوی ایرانی مقیم خارج ۱۵۰۰ تن عضو کنفدراسیون می‌باشند و اغلب آنان افراد فریب خورده‌ای هستند که توسط یک گروه ۳۰۰ تا ۳۵۰ نفره که از فعالین سرسخت کمونیست‌ها به شمار می‌آیند رهبری می‌شوند و قصد دارند تا ایران را از طریق یک «انقلاب سرخ» در «حماسی از خون» غوطه‌ور نمایند.^۱

۱ درباره موضوع «توطئه بزرگ» و محاکمات مرتبط با آن و نیز مصاحبه‌ها، سگرید به کیهان، ۵، ۷-۸، ۱۳ و ۱۵ دی ۱۳۴۹ و کیهان هوایی، ۲۵ آذر ۱۳۴۹. فرضیه «توطئه بزرگ ضد ابراسی» مبنی بر آنکه شرکتهای نفتی، کمونیست‌ها، دانشجویان رادیکال و محافل عربی اسرارآمیز همگی دست به دست هم داده تا رژیم شاهنشاهی را سرنگون کنند، توجیه‌کننده رفتار رژیم در قبال اپوزیسیون و نیز علت وجودی نیروهای مخالف با رژیم بود. این دیدگاهها ←

کنفدراسیون نیز به سهم خود بر شدت مبارزاتش افزود و از ناظران بین‌المللی تقاضا کرد تا در محاکمات سیاسی جاری در ایران و از جمله محاکمه حسین رضایی و پنج عضو «گروه فلسطین» که به مجازات مرگ محکوم شده بودند حضور یابد. در دوم ماه دسامبر و در جهت حمایت از این تقاضاها ۱۵۰ نفر از اعضای کنفدراسیون اعتصاب غذای «نامحدودی» را در ماینز آلمان آغاز کردند. پس از مدتی ۷۰ دانشجو از وین، ۶۵ دانشجو از رم، ۱۰۰ دانشجو از پاریس، ۲۵ دانشجو از لندن و تعدادی دانشجو نیز از پراگ به عنوان همبستگی اعتصاب غذا کردند. گروه آخری اعتصاب خود را در یک ساختمان وابسته به اتحادیه بین‌المللی دانشجویی در پراگ برگزار کرد. اما مقامات چک آنان را وادار به تخلیه ساختمان کرده و بعد نیز از کشور اخراج کردند. سازمان

بعدها در سلسله مقالاتی در روزنامه‌های کیهان، اطلاعات و کیهان بین‌المللی در زمستان همان سال و در دو کتابچه *An Alliance of Reaction and Terror... The revealing story of nearly 15 years of anti-Iranian Activities Abroad* (Teheran: Focus Publications, 1977) و اسرار فعالیت‌های ضد ایرانی در خارج از کشور (۱۹۷۷) به چاپ رسید. شاه شخصاً طی چند مصاحبه نظرات خود را در این مورد اعلام کرده بود و حتی سقوط رژیم خود را ناشی از وجود چنین توطئه‌ای می‌دانست. رک به Pahlavi, op.cit., chap. 11, pp 146-48.

در رابطه با «گروه فلسطین» و محاکمانشان بنگرید جزی پیشین، صص ۷۱-۱۶۹، کیهان ۸، ۱۲ و ۲۸ دی ۱۳۴۹. فردی به نام «اسلامی» که نام اصلی او عباس علی شهریاری نژاد بود پس از پایان محاکمات آزاد شد، هر چند روزنامه کیهان اعلام کرد که اسلامی احتمالاً به اعدام محکوم خواهد شد. در ۱۹۷۳ شهریاری نژاد توسط فدائیان خلق ترور شد. آنها اعلام کردند که از وی شبکه مخفی ساواک با نام «سازمان حزب نوده جناح تهران» را رهبری می‌کرد. این سازمان با چندین گروه چپ‌گرای مختلف که فعالینهای سرزمینی داشتند در ارتباط بود و همه آنان را به ساواک لو داد. از طریق همین شبکه به ظاهر انقلابی شهریاری نژاد بود که ساواک موفق به نمود در محتل وابسته به بختیار در عراق شد و سرانجام ترنیتات ترور تیمور بختیار را در ژوئیه ۱۹۷۰ فراهم کرد بنگرید به اعدام انقلابی عباس شهریاری، مرد هزار چهره... (از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران) و سبز بنگرید به جزی، پیشین، صص ۹۵-۹۸.

دانشجویان ایرانی در آمریکا نیز به یک سلسله اقدامات اعتراض آمیز را آغاز کردند، از جمله راهپیمایی از سان خوزه به کنسولگری ایران در سان فرانسیسکو و از بالتیمور به سفارت ایران در واشنگتن اعتصاب غذای اصلی در ماینز آلمان غربی همچنان ادامه یافت. زیرا دولت ایران به تقاضاهای کنفدراسیون برای حضور ناظران بین‌المللی در محاکمات تهران توجهی نکرد. این فعالیت‌ها و به ویژه اعتصاب غذا در ماینز باعث شد تا کنفدراسیون حامیان جدیدی پیدا کند؛ از جمله کارل گرولد* ناشر و سردبیر روزنامه پرتیراژ فرانکفورتر راوند شاو در آلمان گرولد از طرف اعتصاب‌کنندگان با مقامات رسمی دولت آلمان به گفتگو پرداخت و به لندن پرواز کرد تا در دفتر مرکزی عفو بین‌الملل حضور یابد، او فهرستی از اسامی حقوق‌دانان بین‌المللی را که مورد تایید کنفدراسیون بود را به آنان تسلیم کرد. علاوه بر همه اینها یک نماینده کنفدراسیون نیز با صدراعظم اطریش برونو کرایسکی دیدار کرد، او وعده داد که در این باره شخصاً دخالت خواهد کرد و نامه‌ای برای شاه خواهد نوشت و از او خواهد خواست تا شکرالله پاک‌نژاد متهم جسور «گروه فلسطین» را از مجازات اعدام عفو نماید. با مداخله شخصیت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی مختلف، اعتصاب غذای دانشجویان در ماینز پس از ده روز به پایان رسید. سرانجام دولت ایران حاضر شد ناظران بین‌المللی را برای حضور در محاکمات بپذیرد. بخشی از خواست‌های کنفدراسیون برآورده شده بود.^۱

* Carl Gerold

۱. مصاحبه با سمنار. رک به شانزدهم آذر شماره ۱۹، دسامبر ۱۹۷۰، صص ۲ و ۳ و ۱ و نیز پیمان شماره ۳۰، دسامبر ۱۹۷۰، ژانویه ۱۹۷۱، صص ۸-۱. درباره مشارکت و همراهی کارل گرولد در مبارزات فعالین کنفدراسیون در فرانکفورتر راوندشاو، ۲۲ مارس ۱۹۷۱ مطالبی آمده است و نیز در مسائل ایران در مطبوعات جهان، پیشین، صص ۳۸-۳۹.

تیری مینیون* وکیل فرانسوی و نماینده فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر و دیتر اینایچن** گزارشگر سوئسی در محاکمه «گروه فلسطین» شرکت داشتند. مینیون مدارک و شرح کاملی از چگونگی نقض حقوق این افراد را تهیه کرد، از جمله اظهارات شفاهی خود پاک‌نژاد و دیگران که در دادگاه توضیح دادند ساواک چگونه آنان را شکنجه کرده است. او همچنین به این تضاد اشاره کرد که ایران به تازگی میزبان یک کنفرانس بین‌المللی درباره حقوق بشر بوده است. اشرف پهلوی خواهر شاه نیز ریاست کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ایران را برعهده داشته است. گزارش تکان‌دهنده اینایچن از چگونگی شکنجه پاک‌نژاد و نیز ترس و وحشتی که دولت بر زندگی اجتماعی و سیاسی مردم ایران حاکم کرده است در فرانکفورتر راوندشاو بازتاب وسیعی یافت. این امر پیروزی دیگری برای کنفدراسیون به حساب می‌آید زیرا یک چنین گزارش زنده و مستندی از زندان‌های ایران به ندرت در مطبوعات اروپایی به چاپ می‌رسید. فرانکفورتر راوند شاو همچنان صفحات اول روزنامه خود را به سرکوب سیاسی و شکنجه در ایران اختصاص می‌داد و گزارشات مشابهی نیز در لوموند، تایمز لندن، اکونومیست و گاردین و حتی در روزنامه‌های پرخواننده‌ای همچون در اشیگل آلمان و روزنامه فرانسوی لو نوول اُسرواتور نیز به چاپ می‌رسید.^۱ بدین ترتیب به نظر می‌رسد که

* Thierry Mignon

** Dieter Ineichen

۱. برای آگاهی از گزارش طولانی تیری مینیون بنگرید به Documents, op.cit, pp.681-705
مقالات دیتر اینایچن در فرانکفورتر راوند شاو، دوم و ششم آوریل ۱۹۷۱، و ترجمه آن در مسائل ایران، پیشین صص ۱۰، ۱۵، ۲۰، درج شده است. در این منبع مجموعه‌ای از گزارشات و اخبار بین‌المللی در مطبوعات جهان و در رابطه با کنفدراسیون و مبارزات آن و سرکوب و اختناق در ایران منعکس شده است. بیشتر مقالات از فرانکفورتر راوند شاو ۱۶ و ۲۲ مارس، ۲ و ۶ آوریل ۱۹۷۱ استخراج شده است. در عین حال گزارشات تکان‌دهنده‌ای نیز از چگونگی شکنجه و سرکوب به نقل از لوموند ۳۱ مارس ۱۹۷۱، اکونومیست ۷ مارس ۱۹۷۱، تایمز، ۱۸

سال‌های ۷۱-۱۹۷۰ سرآغاز فصل جدیدی از توجه جدی مطبوعات اروپایی به شکنجه و سرکوب در ایران باشد. مطالعه مطبوعات آمریکایی در آن دوران بیانگر آن است که رسانه‌های جمعی این کشور در آن زمان علاقه چندانی به موضوعاتی از این قبیل نداشته‌اند. کریستین ساینس مانیور بوستون تنها نشریه آمریکایی بود که هر از گاه مقالاتش با دیدگاه‌های غیرانتقادی سایر نشریات آمریکا نسبت به شاه و «انقلاب سفید» تفاوت داشت.^۱ با اوج گرفتن جنگ تبلیغاتی در سال‌های ۷۱-۱۹۷۰، بالاخره خود شاه نیز تقریباً در آن شرکت کرد و مثلاً در پاسخ به تبلیغات گسترده‌ای که درباره اتهامات پاک‌نژاد صورت گرفته بود این جملات را بیان کرد:

آقای پاک‌نژاد به زندان ابد محکوم شده است و در مدت باقیمانده عمرش در زندان می‌توان او را شکنجه کرد. پس چرا قبل از محاکمه او را شکنجه کنند؟ چنین تهمت‌هایی بی‌پایه و اساس است و ارزش کمترین توجه را ندارد.^۲

ظاهراً شاه برایش مهم نبود اعترافات کند که اتباع کشورش ممکن است تا پایان عمر شکنجه شوند. سرانجام آن دسته از «گروه فلسطین» که حاضر به اظهار ندامت از کار خود نبودند به زندان‌های طولانی محکوم شدند از جمله پاک‌نژاد و دوتن از دیگر رهبران گروه که به حبس ابد محکوم شدند. پاک‌نژاد در آخرین دفاعش قاطع و استوار به دفاع از عقاید انقلابی خویش برخاست و دفاعیه‌اش در رسانه‌های گروهی خارج از

→
ژانویه ۱۹۷۱، لئونول اُبرواتور، ۲۹ مارس ۱۹۷۱ و در ایشیگل ۱ می ۱۹۷۱، صص ۲۵-۱۲۴ نیز آورده شده است.

1. Dormun and Farhang, op.cit, pp.107-68, 124-25

۲. لوموند، ۳۱ ژانویه و اول فوریه ۱۹۷۱ به نقل Documents, op.cit., p 758

کشور به چاپ رسید و بازتاب وسیعی در محافل اپوزیسیون آن دوران داشت. تقریباً در همان زمان بود که دولت تصمیم گرفت تا به اصطلاح یک بار و برای همیشه کار کنفدراسیون را یکسره نماید. ۲۸ دی ۱۳۴۹ تیمسار سیاوش بهزادی دادستان نظامی محاکمات «گروه فلسطین»، کنفدراسیون را سازمانی غیرقانونی اعلام کرد که عضویت در آن سه تا ده سال محکومیت زندان به همراه خواهد داشت. این حکم بر اساس قانون مصوب ۱۳۱۰ علیه سازمان‌هایی که اعتقادات و یا عملکردشان برای استقلال ایران و یا تمامیت ارضی آن زیان‌آور بود و یا «ضد سلطنت» یا دارای مرام اشتراکی بودند، استوار بود. دولت چنین ادعا کرد که محاکمات اخیر و اعترافات متهمان، مدارک جدیدی علیه کنفدراسیون بدست داده‌اند. در این بیانیه همچنین آمده بود که چنانچه آن دسته از اعضا و یا هواداران کنفدراسیون دست از همکاری با این سازمان بردارند و خود را تا ۲۱ مارس ۱۹۷۱ که برابر بود با اول سال ۱۳۵۰ به مقامات دولتی معرفی نمایند از پیگرد دادستانی معاف خواهند بود.^۱

این مرحله شاید یکی از حساس‌ترین لحظات تمامی تاریخ کنفدراسیون به حساب آید. چرا که این تشکیلات طی یک دهه که رژیم تمامی سازمان‌های مخالف خود را نابود کرده بود جان سالم بدر برده و نه فقط در ایران بلکه در سطح جهانی و بین‌المللی مورد حمایت و شناسایی و مقبولیتی همگانی قرار داشت و این واقعیتی بود که حتی رژیم ایران نیز وادار به اذعانش گشته و به همین دلیل بود که قصد داشت تا آن را از بیخ و بن براندازد. تا این زمان کنفدراسیون تشکیلاتی بود که خود را به قانون اساسی ایران و نیز قراردادهای بین‌المللی مثل اعلامیه جهانی حقوق بشر متعهد می‌دانست. کنفدراسیون رژیم شاه را به نقض قوانین و اصولی که خود را ظاهراً متعهد و به آن می‌دانست اما در عمل آن را زیر پا

می گذاشت، متهم می کرد. هر چند درگیری کنفدراسیون با رژیم دائماً حادثتر و خصمانه تر می شد، اما تا این لحظه نه کنفدراسیون علناً خواستار سرنگونی شاه شده بود و نه رژیم موجودیت کنفدراسیون و فعالیت های آن را اساساً خلاف قوانین ایران دانسته بود؛ اکنون به نظر می رسد که رژیم به ناگهان این وضعیت را تغییر داده و تمام ابزارهای قانونی و غیرقانونی سرکوب را علیه کنفدراسیون به کار گرفته بود.

بحث های جدی زیادی در میان رهبران کنفدراسیون برای چگونگی برخورد با این توان آزمایشی جدید درگرفت. عده ای نظرشان این بود که کنفدراسیون از این پس نباید آشکارا فعالیت نماید و برای جلوگیری از شناخته شدن اعضایش باید مخفی شود. در غیر این صورت دیری نمی گذرد که عملاً کنفدراسیون اعضایش را از دست خواهد داد چرا که همگی آنان با خطر زندانی شدن در ایران و یا تبعید دائمی در خارج مواجه خواهند شد. اما اکثریت رهبری چنین استدلال می کرد که ممنوعیت قانونی کنفدراسیون عاملی اساسی یا تعیین کننده در رفتار واقعی رژیم نسبت به فعالین کنفدراسیون نیست، رژیم در گذشته نیز اعضای کنفدراسیون را دستگیر کرده بود و انتظار می رفت تا در آینده نیز به این روش ادامه دهد. بنابراین تنها چاره برای حمایت از اعضای کنفدراسیون و نیز سایر قربانیان رژیم، تشدید فعالیت های افشاه گرانه درباره سرکوب و اختناق رژیم و نیز گسترش شبکه های حامیان و متحدان بین المللی کنفدراسیون بود. از این دیدگاه، ممنوعیت قانونی فعالیت کنفدراسیون «ضربه ای روانی» به حساب می آمد با این هدف که روحیه و شور و شوق مبارزاتی جنبش دانشجویی خارج از کشور را درهم کوبند. پس لازم بود که کنفدراسیون «ضربه ای متقابل» نثار رژیم کند، یعنی منع قانونی را نادیده گرفته و به روال گذشته بر میزان فعالیت هایش بیافزاید. نهایتاً رهبری کنفدراسیون توافق داشتند که احتیاط بیشتری باید کرد و

جوانب قانونی کارها را باید در نظر داشت و در مورد درگیری‌های فیزیکی با پلیس و اشغال کنسولگری‌ها و سفارتخانه‌ها هوشیاری بیشتری باید از خود نشان داد و سرانجام آنکه کنفدراسیون باید بر کارهای تبلیغاتی خود بیش از پیش تأکید ورزد. این نظر سپس به مثابه پاسخ کنفدراسیون به اعلامیه دادستان نظامی اعلام شد. طبق گفته شرکت‌کنندگان در جلسات بحث و گفتگوی کادر رهبری کنفدراسیون، درگیری‌های سال ۷۱-۱۹۷۰ در واقع زمینه‌های مرحله دوم رادیکالیزه شدن جنبش دانشجویی را فراهم کرد. مرحله اول از سال ۱۹۶۵ شروع شده بود و مرحله سوم نیز در سال ۱۹۷۵ و طی فراخون کنفدراسیون برای سقوط رژیم شاه آغاز شد.^۱

کنفدراسیون نامه سرگشاده خطاب به دولت فدرال آلمان نوشت و ضمن رد اعلامیه دادستان نظامی آن را خلاف قوانین ایران دانست و کنفدراسیون را «سازمانی که به طور علنی با قوانین دموکراتیک و با اهدافی ضدامپریالیستی و مطابق با قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر، فعالیت می‌کند»^۲ معرفی کرد. کنگره سالیانه رؤسای دانشگاه‌های آلمان که در مارس ۱۹۷۱ تشکیل شده بود نیز در حمایت از کنفدراسیون با انتشار بیانیه‌ای به غیرقانونی کردن کنفدراسیون توسط دولت ایران اعتراض کرد و یادآور شد که این سازمان، یک اتحادیه دانشجویی رسمی و قانونی در آلمان غربی است. در ادامه از دولت آلمان خواسته شد تا دانشجویان ایرانی را از هر نوع آزار و اذیت و تعقیب توسط رژیم شاه محافظت نمایند.^۳

۱. مصاحبه‌های زربخش و سمناز، و قطعنامه دوازدهمین کنگره کنفدراسیون، فرانکفورت، ۹-۱۴ مارس ۱۹۷۱، ص ۵.

۲. پیمان، شماره ۳۱، مارس ۱۹۷۱، ص ۱.

3. T.U.Information, no4, 26 March 1971

برای ترجمه آن بنگرید به مسائل ایران در مطبوعات جهان، پشین، صص ۴۲-۴۴.

دولت ایران نیز در مقابل اسامی ۱۴۳ عضو کنفدراسیون را منتشر کرد و در پی آن لیست اسامی ۵۵ نفر دیگری را که مدعی بود نمایندگان دوازدهمین کنگره آینده کنفدراسیون هستند.^۱ هدف این بود تا بر شدت و فشار «جنگ روانی» در رابطه با کنفدراسیون از طریق اعلام توان اطلاعاتی ساواک افزوده شود. مطبوعات دولتی ایران نیز صفحاتی چند را به عملکرد کنگره کنفدراسیون اختصاص دادند.^۲ اما چنین گزارشیاتی نمی‌توانست به قابلیت اطلاعاتی ساواک اعتباری بدهد چرا که جلسات کنفدراسیون از جمله کنگره‌های سالیانه آن به طور علنی برگزار می‌شد و رهبران و فعالین آن هویت خود را پنهان نمی‌کردند.

سرانجام کنفدراسیون در این مرحله از جنگ روانی تبلیغی توانست ادعای پیروزی کند. زیرا در دوازدهمین کنگره آن که از ۹ تا ۱۴ مارس ۱۹۷۱ در فرانکفورت برگزار شد حدود ۱۰۰۰ شرکت‌کننده داشت که تقریباً دو برابر تعداد شرکت‌کنندگان کنگره قبلی بود. بدین ترتیب دهمین سالگرد کنفدراسیون در حال و هوای نشاط‌آوری جشن گرفته شد. انبوه شرکت‌کنندگان در این همایش گواه زنده‌ای بر این امر بودند که تهدیدات رژیم شکست خورده و مقاومت کنفدراسیون در مقابله با رژیم مؤثر واقع شده است.^۳

کنگره ۵۱ عضو رسمی سازمانی (واحد سازمانی) داشت که شامل اطریش (گراتس، اینسبروک، لئوبن، وین)، ایتالیا (بولونیا، فلورانس، رم، ونیز، پروجیا، پادوآ)، چکسلواکی (پراگ)، ترکیه (آنکارا و استانبول) می‌شدند. علاوه بر این‌ها، سازمان‌های کشوری متحد (که شاخه‌های محلی آنان به طور جداگانه شمرده نشدند) در فرانسه، بریتانیا، بلژیک،

۱. کیهان، ۱۲ آذر، ۱۶ و ۱۸ اسفند ۱۳۴۹. ۲. همان، ۲۵ اسفند ۱۳۴۹.

۳. گزارش و مصوبات دوازدهمین کنگره کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، اتحادیه ملی، فرانکفورت، ۹-۱۴ مارس ۱۹۷۱.

سوئیس، ایالات متحده، سوئد و ۳۳ شعبه محلی در آلمان وجود داشتند.^۱ بیش از صد پیام و تلگراف از دولت‌ها، گروه‌ها و شخصیت‌های هوادار مثل ژان پل سارتر، دولت ویتنام شمالی، سازمان عفو بین‌الملل، سازمان دانشجویان آمریکا و نیز گروهی از دانشجویان و سازمان‌های چپ‌گرای اروپا، آفریقا و آسیا نیز دریافت شد.^۲

این کنگره «منشور» جدیدی را برای فدراسیون پذیرفت و براساس قطعنامه‌های پیشین که در «خط مشی» سیاسی تنظیم شده بود تعریف دقیق‌تری از ماهیت این سازمان ارائه داد. این منشور بر اساسنامه کنفدراسیون اضافه شد و جایگزین «اهداف و وظایف» در بخش دوم شد. اولین پیش‌نویس این منشور اشاراتی به قانون اساسی ایران داشت که آزادی‌ها و حقوق سیاسی افراد را تضمین می‌کرد. اما در کمیسیونی که نسخه نهایی را تصویب می‌کرد، اکثریت حاضران با اشاره مستقیم به قانون اساسی مخالفت کردند و در نتیجه این اشارات حذف شدند.^۳ از

۱. واحدهایی از جمهوری فدرال آلمان در شهرهای زیر: آخن، اگسبورگ، برلین، بن، برانسویک، کلاوستال، دوسلدوف، دارمشتات، ارلانگن، فرایبورگ، فرایدبرگ، فرانکفورت، گیسن، گونینگن، هانوور، هامبورگ، هایدلبرگ، هونهایم، کارلسروهه، کیل، کلن، گنستانز، لامبرخت، ماینز، مونشن‌گلاذباخ، مونیخ، مونستر، نومونستر، رویت‌لینگن، ساربروخن، اشتونگارت، توبینگن و ورمسبورگ در این کنگره شرکت داشتند. همچنین بنگرید به فرانامه مالی کنفدراسیون جهانی، دوره یازدهم، فرانکفورت، مارس ۱۹۷۱، ص ۳.

۲. همانجا ص ۹-۱۰.

۳. محمود راسخ افشار از جناح کارگر اولین پیش‌نویس منشور را نوشت. مائونیست‌های اتحادیه کمونیست‌ها با طرح کردن قانون اساسی در منشور به شدت مخالفت کردند، حال آنکه یک جناح کوچک حزب توده تأکید داشت که کنفدراسیون در چارچوب قانونی به فعالیت خود ادامه دهد. سازمان انقلابی نیز در این دوره جانب احتیاط را توصیه کرد تا اعضایش بتوانند به داخل ایران مراجعت کنند. بنگرید به مصاحبه سمنار.

در هر صورت سازمان انقلابی هر نوع سازش با تحریم قانونی اعمال شده بر کنفدراسیون توسط رژیم ایران را مردود دانست. بنگرید به ستاره سرخ شماره‌های ۹ و ۸ ژانویه و فوریه

این پس کنفدراسیون سازمانی علنی، خلقی، دموکراتیک و ضد امپریالیستی تعریف می‌شد که فعالیت‌هایش «از طریق مشارکت آزاد علنی توده‌های دانشجوی برنامه‌ریزی و اجراء می‌شد»؛ کنفدراسیون «از یک ایدئولوژی خاص پیروی نمی‌کرد» و «به هیچ دسته یا حزب یا گروهی منتسب نبود». قطعنامه ویژه‌ای که در رابطه با «توطئه رژیم علیه کنفدراسیون» به تصویب رسید ممنوعیت قانونی کنفدراسیون را یک ادای توخالی توسط رژیم در مقابل رشد فزاینده نیروهای اپوزیسیون در داخل و خارج کشور دانست و اعلام کرد کنفدراسیون با حمایت دانشجویان، مردم ایران و افکار عمومی بین‌المللی این منع قانونی را ندیده می‌گیرد.^۱ قطعنامه دیگری تلاش دولت را برای مرتبط کردن کنفدراسیون به تیمور بختیار و رژیم عراق محکوم کرد.^۲ کنگره برای مقابله با اتهامات رژیم مبنی بر آنکه

→

۱۹۷۱ در هفت سال ستاره سرخ (سازمان انقلابی حزب توده ایران، ۱۹۷۷)، صص ۵۸-۴۵۵. حزب توده «ضعیف‌ترین» موضع را در قبال تحریم قانونی رژیم داشت. روزنامه مردم، (سال ششم، شماره ۶۷)، ضمن آن که مشروعیت تحریم قانونی رژیم علیه کنفدراسیون را به زیر سوال می‌برد در عین حال آنچه را که حزب «حط مشی تحمیل شده بر کنفدراسیون توسط عناصر مشخص چپ‌نما و چپ افراطی» می‌نامید محکوم می‌کرد.

۱. رک به گزارش کنگره دوازدهم، صص ۲۲-۲۱.

۲. در این باب و موضوع دولت عراق آمده بود که کنفدراسیون چندین بار دست به افشاگری و محکومیت این رژیم زده است و نه فقط حمایت از تیمور بختیار بلکه حرکات ارتجاعی و شوونیستی و اقدامات تحریک‌آمیز آن را محکوم کرده است. کنفدراسیون ادعاها و تحریکات رژیم عراق و دیگر نیروها و محافل ارتجاعی عرب در رابطه با خوزستان و نیز افشاندن بذر کینه و دشمنی بین ایرانیان و خلفهای عرب را افشا و محکوم می‌کند.

در ۱۹۶۹، کنفدراسیون اقدام تحریک‌آمیز دولت عراق در اذیت و آزار رساندن به ایرانیان مفیم عراقی و نیز اخراج آنان از عراق را محکوم و نسبت به آن اعتراض کرد. کنفدراسیون درگیری بین دولتهای ایران و عراق بر سر مسئله خلیج فارس را به صورت درگیری بر سر منافع امپریالیسم و در چارچوب جدید تقسیم‌بندی منطقه بین قدرتهای جهانی توصیف کرد. در همان حال، کنفدراسیون نقش رژیم شاه در شدت بخشیدن به درگیریها و تحریکات در منطقه

←

کنفدراسیون حقوق بگیر دولت‌ها و سازمان‌های خارجی است، گزارش زیر را که شامل جزئیات دقیق هزینه‌های کنفدراسیون می‌شد منتشر کرد.^۱

درآمدها

| | |
|---|-------------|
| مانده از سال قبل | ۴۰/۶۴۶ مارک |
| درآمد کنگره یازدهم | ۲۶۱ مارک |
| ارسالی از ۱۳ فدراسیون | ۲۰۰۰ مارک |
| اردوی ایتالیا | ۲۲۸۴ مارک |
| متفرقه | ۷۶۵۹ مارک |
| فدراسیون آلمان | ۳۴۰۲ مارک |
| فدراسیون ایتالیا | ۵۵۸ |
| درآمدهای ارسالی توسط | |
| تمامی واحدهای کنفدراسیون: | ۷۸/۸۴۸ مارک |
| ریز درآمدها عبارت بودند از: | |
| حق عضویت | ۲۰۱۹ مارک |
| درآمد جشن‌ها، نوروز و غیره | ۲۲۷۰۸ مارک |
| آبونمان نشریه | ۸۹۸۹ مارک |
| متفرقه (شامل فروش کتاب، پوستر، نوار و اهدایی فلسطینی‌ها، ویتنامی‌ها و درآمد حاصل از برنامه دفاع) | |

→

خاورمیانه را در راستای تضعیف مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای عرب تلقی کرد. کنفدراسیون همواره تصادتی بین نیروهای ارتجاعی و رژیمهای دست‌نشانده مثل رژیمهای حاکم بر ایران و عراق از یکسو و منافع واقعی خلقهای این کشورها از سوی دیگر تفاوت گذاشته است. بنگرید به گزارشات دوازدهمین کنگره کنفدراسیون، ص ۲۴.

۱. رک به تراژنامه ملی کنفدراسیون پیشین، ص ۵.

| | |
|--------------|------------------------------|
| مارک ۱۳۵/۶۶۰ | جمع کل درآمدها |
| | <u>هزینه‌ها</u> |
| مارک ۸۶/۸۲۵ | هزینه‌های دفاعی |
| | ریز این هزینه‌ها عبارتند از: |
| مارک ۱۴/۵۳۰ | مسافرت |
| مارک ۷۸۶۰ | پست |
| مارک ۱۱۲۲۷ | نشریات |
| مارک ۲۵۰۳ | مخارج حقوقی |
| مارک ۱۳۷۲۷ | مسافرت ناظران به ایران |
| ۲۷۰۰۳ | متفرقه |
| مارک ۱۱/۹۱۷ | هزینه‌های تشکیلاتی |
| مارک ۷/۶۵۲ | انتشارات و فرهنگی |
| مارک ۴/۶۵۳ | متفرقه |
| مارک ۴۲۳ | بانک و پست |

جمع کل هزینه‌ها ۱۰۱/۴۷۳ مارک

توضیح این نکته ضروریست که هزینه‌های کنفدراسیون به طور ناگهانی و به دلیل فعالیت‌های دفاعی در طی سال ۱۹۷۱ به شدت افزایش یافت. گزارش مالی فوق ارقام دقیق تمام درآمدهای کنفدراسیون را ارائه کرده و آنها را با مبالغ دریافتی از ۵۱ واحد سازمانی عضو کنفدراسیون منطبق ساخت.^۱

۱. همانجا، صص ۳ و ۱. طرح ایجاد بنیاد بورس کنفدراسیون لغو و به جای آن صندوق تعاون در نظر گرفته شد. بنگرید به گزارش دوازدهمین کنگره پیشین، ص ۱۴.

جمع کل مبالغی که برای حق عضویت پرداخت شده بود، تعداد تقریبی ۲۰۰۰ عضو را می‌رساند. گزارش مالی این کنگره در روزنامه کیهان با تحریف ارقام منتشر شد تا نشان دهد بین درآمدها و هزینه‌های کنفدراسیون اختلاف فاحشی وجود دارد که دریافت کمک مالی از «عوامل و سازمان‌های کشورهای خارجی» را لازم می‌کند.^۱

از نظر جناح‌بندی سیاسی، به نظر می‌رسد که نفوذ مائوئیست‌ها در کنگره ۱۹۷۱ به اوج خود رسیده بود. ترکیب انتخاب دبیران دبیرخانه در آن سال نشان‌دهنده آن است که مائوئیست‌ها با اکثریت ۳ بر ۲ جناح غالب بر هیئت دبیران خانه را تشکیل می‌دادند: منوچهر حامدی (امور تشکیلات و دفاعی از جبهه ملی، شاخه خاورمیانه)، مجید زربخش (انتشارات و توسعه / از جناح کادرها)، هوشنگ امیرپور (امور فرهنگی / از سازمان انقلابی) داوود غلام آزاد (امور بین‌الملل / جبهه ملی، جناح کارگر) و منوچهر اوحدی (امور مالی / از سازمان انقلابی).^۲ علاوه بر این ها کنگره همسو با خط سیاسی مائوئیست‌ها، قطعنامه‌ای درباره «خط مشی دولت شوروی در ایران» به شرح زیر تصویب کرد:

همسویی کامل با امپریالیسم جهانی به سرکردگی ایالات متحده با اهدافی که عبارتند از ادامه و تشدید انقیاد کشور ما، غارت ثروت و منابع ملی، استثمار زحمتکشان، تقویت رژیم ضد خلقی و مهار و سرکوب مبارزات آزادیخواهانه ملت ما.^۳

۱. رک به کیهان، ۲۶ اسفند ۱۳۴۹.

۲. رک به گزارش دوازدهمین کنگره کنفدراسیون، ص ۶. همچنین مصاحبه با سمنار و راسخ افشار در باب جناح‌های سیاسی کنفدراسیون در این دوره.

۳. رک به گزارش دوازدهمین کنگره کنفدراسیون، ص ۲۵. مردم، ارگان حزب توده طی مقاله‌ای کادر رهبری کنفدراسیون را به باد حمله گرفت و آنان را «چپ افراطی، ساحراجو و

با این وجود کنفدراسیون به صورت رسمی هرگز مواضع مائوئیست‌ها و یا هواداران چین را نپذیرفت. در حقیقت در اوایل سال ۱۹۷۱ که ایران به دنبال ایالات متحده روابط دیپلماتیک با جمهوری خلق چین برقرار کرد، کنفدراسیون آشکارا به انتقاد از خط مش‌های سیاسی چین پرداخت. در ماه مه ۱۹۷۱ کنفدراسیون با انتشار یک نامه سرگشاده خطاب به دولت جمهوری خلق چین نسبت به دعوت و دیدار رسمی خواهر شاه، اشرف پهلوی به پکن اعتراض کرد.^۱ حتی گروه‌های مائوئیست نیز این دیدار را محکوم کردند و در همان حال جناح‌های دیگر، سیاست خارجی چین را مستقیماً به باد حمله گرفتند.^۲ بدین ترتیب سال ۱۹۷۱ در حقیقت سالی بود که گرایش‌های مائوئیستی بطور فزاینده‌ای مورد انتقاد شدید و در موضع دفاعی قرار گرفتند. جناح‌های جبهه ملی که در این زمان در اقلیت بودند از فرصت استفاده کردند و مبارزه قاطعی علیه مائوئیسم براه انداختند و روابط رو به گسترش دولت چین با ایران را به باد حمله گرفتند. علاوه بر آن دیری

→

سکناریست [فرقه گرای لیب داد و مدعی شد که نتایج حاصل از این سیاستها کنفدراسیون را به ورطه سقوط و نابودی کشانده است. بنگرید به مردم، سال ششم، شماره ۶۹، مارس ۱۹۷۱، صص ۳ و ۶.

۱. رک به شانزدهم آذر، شماره ۲، مه ۱۹۷۱، صص ۷ و ۱. در خصوص روابط ایران و چین در این دوران بنگرید به مسعود طارم سری، عبدالرحمان عالم و بهرام مستقیم، چین: سیاست خارجی و روابط با ایران (۱۳۲۸-۵۷) تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۷۴، صص ۲۵-۱۱۸.

۲. برای مثال بنگرید به توفان، شماره ۴۵، ۱۹۷۱ به نقل از توفان (سال چهارم)، نشریه شماره ۲۱، سازمان مارکسیست لنینیست توفان، ژوئیه ۱۹۷۱، صص ۸-۱۰۷. و نیز بنگرید به تلگرام و نامه سرگشاده اعتراض آمیزی که توسط سازمان جبهه ملی در اروپا خطاب به نخست‌وزیر چین چون لای ارسال و در ایران آزاد، شماره ۷۸، آوریل ۱۹۷۱ و شماره ۸۲، اکتبر - دسامبر ۱۹۷۱ منتشر شد.